

هنری جیمز

تصویر یک زن

ترجمہ

مجید مسعودی

ویراستار: عنایت سمیعی



انتشارات نیلوفر

در بعضی موارد کمتر ساعاتی در زندگی مطبوع‌تر از ساعتی است که صرف تشریفات معروف به عصرانه می‌شود. مواردی هست که شما چه چای بخورید، چه نخورید - البته بعضی از مردم ابداً چای نمی‌خورند - وضعیت به نفسه لذت‌بخش است. آن‌هایی را که من، برای شروع به نقل این سرگذشت ساده، در نظر دارم، صحنهٔ دلپسندی برای یک سرگرمی بی‌آزار فراهم ساخته بودند. بساط این ضیافت کوچک، روی چمن یک خانهٔ قدیمی روستایی انگلیسی، در موقعی که باید آن را نیمهٔ یک عصر باشکوه تابستانی بنامم، چیده شده بود. مدتی از عصر گذشته بود ولی زمان زیادی از آن باقی مانده بود، و آنچه باقی مانده بود در منتهای زیبایی و لطافت بود. تاریکی واقعی تا چند ساعت دیگر فرا نمی‌رسید؛ ولی امواج روشنایی تابستانی رفته‌رفته فرو می‌نشست. هوا ملایم شده بود و سایه‌ها، بر روی چمن نرم و انبوه، دراز و بلند بودند، لیکن به آهستگی قدم می‌کشیدند، و منظرهٔ اطراف، آن حس فراغتی را بیان می‌کرد که هنوز در پیش بود و شاید مایهٔ اصلی لذت انسان در چنان منظره و چنان ساعتی باشد. در بعضی مواقع، ساعت پنج تا هشت لایتناهی است. ولی در چنین موقعی، این مدت ممکن است لذت لایتناهی باشد. اشخاصی که در این کار دخیل بودند، لذت خود را به آرامی و سکوت درک می‌کردند و از جنسی نبودند که معمولاً از هواخواهان پروپاقرص ضیافت مورد بحث من به‌شمار می‌روند. سایه‌های روی آن چمن عالی، راست و گوشه‌دار بودند. یکی سایهٔ پیرمردی بود که روی یک صندلی گود حصیری نزدیک میز کوتاهی که چای روی آن صرف شده بود و دیگر سایه‌های دو مرد جوان‌تر که جلو او قدم

می‌زدند و از هر دری با هم سخن می‌گفتند. پیرمرد فنجان چای خود را در دست داشت. فنجان بود فوق‌العاده بزرگ، و طرح آن با سایر آن دست از فنجان‌ها فرق داشت و به رنگ‌های پرفروغی منقش شده بود. پیرمرد محتوی فنجان را با احتیاط هرچه تمام‌تر می‌نوشید، و آن را مدتی دراز نزدیک چانه‌اش نگاه می‌داشت و روی خود را به طرف خانه برگردانده بود. مصاحبانش یا چای خود را تمام کرده بودند، یا به امتیاز خود بی‌اعتنا بودند؛ و در حالی که به قدم زدن ادامه می‌دادند سیگار می‌کشیدند. یکی از آن‌ها گاه‌به‌گاه در حین قدم زدن، با دقتی خاص به پیرمرد نگاه می‌کرد، و پیرمرد که از این نگاه‌ها بی‌خبر بود، چشم‌هایش را به نمای سرخ پررنگ خانه خود دوخته بود. ساختمان این خانه که در آن سوی چمن قرار داشت طوری بود که این توجه را جبران می‌کرد و برجسته‌ترین جزء در آن تصویر مختص انگلیسی بود که من به ترسیم آن مبادرت نموده‌ام.

خانه بر روی تپه کوتاهی، بالای رودخانه قرار داشت، و آن رودخانه تیمز^۱ بود، در فاصله قریب به شصت و پنج کیلومتری لندن. این خانه نمایی از شیروانی بلند و آجر سرخ داشت که با رنگ آن، زمان و عوامل جوی همه نوع حیل‌های نقاشی را به کار برده، منتها آن را بهتر و ظریف‌تر کرده بودند، و این نما دیوارهای پوشیده از پیچک، و دودکش‌های نزدیک به هم، و پنجره‌های غرق در گیاهان خزنه خود را به چمن عرضه می‌داشت. خانه نام و تاریخچه‌ای داشت. پیرمرد محترمی که چای خود را می‌نوشید، با کمال مسرت حاضر بود تمام این چیزها را به شما بگوید: که چگونه این خانه در زمان ادوارد ششم ساخته شد، و از الیزابت بزرگ، یک شب پذیرایی کرد (وجود بزرگوار این ملکه روی تخت‌خواب عظیم و مجلل و بسیار تیز، گوشه‌ای آرمیده بود که هنوز باعث افتخار اصلی اتاق‌های خواب بود) و در زمان جنگ‌های کرامول آسیب و صدمه فراوان دید، و بعداً پس از بازگشت چارلز دوم به سلطنت، مرمت و توسعه زیادی یافت. و چگونه بالاخره بعد از آنکه در قرن هجدهم طرح آن تغییر یافت و از شکل افتاد به تصرف یک بانکدار هشیار و زیرک امریکایی درآمد که آن را در اصل (نظر بر

1. Thames

عوامل غامضی که ذکر آن دشوار است) به این علت خریده بود که به بهای بسیار ارزانی برای فروش عرضه شده بود: مرد امریکایی خانه را با غرولند زیادی درباره زشتی و کهنگی و عدم آرامش آن، خریداری کرده بود و اکنون بعد از بیست سال، شور و اشتیاق بی‌شائبه‌ای ناشی از زیباپرستی نسبت به آن یافته بود، به طوری که تمام نقاط آن را می‌دانست و به شما می‌گفت که در کجا بایستید تا همه آن‌ها را با هم ببینید و نیز می‌گفت که درست در چه ساعتی سایه‌های برآمدگی‌های مختلف آن که به آرامی روی آجرهای گرم و فرسوده می‌افتادند به اندازه و با مقیاس صحیح‌اند. گذشته از این، چنان‌که گفتم این پیرمرد می‌توانست اکثر صاحبان و ساکنان بعدی این خانه را که چندین نفر از آن‌ها سرشناس بودند بشمارد، ولی این کار را با این اعتقاد خالی از تظاهر انجام می‌داد که آخرین مرحله سرنوشت خانه مورد بحث از حیث افتخار و اعتبار، دست‌کم از مراحل قبلی ندارد. نمای خانه، که مشرف به آن قسمت از چمن بود که مورد توجه ماست، نمای ورودی نبود؛ در ورودی در جای کاملاً متفاوتی قرار داشت. در این جا تنهایی حکمفرما بود، و فرش پهناوری از چمن که نوک هموار تپه را می‌پوشانید ظاهراً فقط ادامه یک اندرون پرتجمل بود. درختان بزرگ و آرام بلوط و آلتش، سایه‌ای به پررنگی سایه پرده‌های مخمل بر زمین می‌افکندند؛ و آن محل مانند یک اتاق، با نیمکت‌های بالشدار، و قالیچه‌های رنگین، و کتاب‌ها و کاغذهایی که روی چمن قرار داشت، زینت یافته بود. رودخانه با آن‌جا تا حدی فاصله داشت؛ هرکجا زمین رو به سرایشی می‌رفت، به عبارت بهتر، چمن قطع می‌شد. ولی با این وصف گردش تا کنار رودخانه لطفی داشت.

پیرمرد سر میز چای، که سی سال پیش از امریکا آمده بود، قیافه امریکایی خود را نیز همراه باروبنه‌اش آورده بود؛ نه تنها آن را با خود آورده بود بلکه به بهترین وضعی نگاه داشته بود، تا در صورت لزوم بتواند با کمال اطمینان به وطن خود بازگرداند. ولی در حال حاضر مسلماً او خیال جابه‌جا شدن نداشت؛ سفرهایش به پایان رسیده بود و او مشغول استراحتی بود که پیش از استراحت ابدی فرا می‌رسد. صورتی باریک و پاک تراشیده داشت که خطوط آن به‌طور هموار پخش شده بود و حالتی حاکی از قدرت آمیخته با ملایمت داشت. مسلماً